

درس سیصد و سی و هفتم: صوت ۳۵۷

نظر مرحوم کمپانی در باب جریان برائت در

شبّهات موضوعیّه تحریمیه (۵)

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

همان طوری که در جلسات قبل ذکر شد مرحوم اصفهانی - رضوان الله علیه - تعلق طلب را به سه قسم تقسیم کرده بودند.

قسم اول در آن جایی است که **كَمَا فَسَّرَهُ الْقَوْمُ** طلب تعلق به صرف الوجود بگیرد. با بیانی که مرحوم کمپانی داشتند، فرمودند که مقصود و منظور از صرف الوجود در اینجا وجود لا بشرط قسمی است یعنی به عنوان وجود ساری در بین افراد طبیعت واحده مورد لحاظ است به نحوی که مولا از طلب فعل، نفس آن مورد و مطلوب را تقاضا می کند؛ **أَيْنَمَا وَجِدَتْ وَ فِي كُلِّ زَمَانٍ وَ فِي كُلِّ مَكَانٍ تَحَقَّقَتْ.**

این نفس الفرد به عنوان وجود ساری که از آن تعبیر به وجود منبسط و فیض مقدس می شود، در بین طبیعت نوعیه مطلوب برای مولا است. در مقابلش تعلق طلب ترک به نحو سریان عدم مطلق در بین عدم مقید است که آن نفس عدم مطلق بدون

لحاظ تقیدی متعلق برای طلب باشد، این یک قسم است.

قسم دوم و سوم هم عرض شد که فرمودند که قسم دوم، تعلق طلب به طبیعت به عنوان مجموع الأفراد است نه به عنوان جميع الأفراد بنابراین یک طلب است که به مطلوب واحد تعلق گرفته است و مصلحت در فعل به یک امر تعلق می گیرد که عبارت از مجموع است و در مقابلش تعلق طلب ترک است به ترک الجميع یعنی این تعلق به ترک کردن مجموع من حيث المجموع است یا اینکه مفسده متعلق به این اتیان به واحد است.

البته همان طوری که در آن جلسه عرض شد، در بعضی موارد داعی برای طلب مصلحت متعلق بر ترک است یعنی ترک دارای مصلحت است. گاهی از اوقات داعی برای طلب، مفسده متعلق بر فعل است و اینها باهم فرق می کنند. فرض کنید که خصم و دشمن در یک جا قرار دارد و اگر بر موضع انسان و مسلمین مطلع بشود خب در اینجا هجوم می کند. در اینجا مفسده متعلق بر فعل مجموع

من حیث المجموع نیست بلکه مفسده در اینجا متعلق بر فعل مجموع به عنوان کل واحد است نه به عنوان مجموع واحد؛ یعنی اگر در اینجا یکی از این افراد بیاید و یک صدا بکند، در اینجا مخالفت کرده و در اینجا مخالفت با مجموع شده است. در اینجا مفسده این تصویت^۱ متعلق به کل فرد فرد است منتها در بعضی از اوقات مفسده بر ترک مجموع من حیث المجموع تعلق می گیرد اما بر اتیان بعضی از افراد اشکالی ندارد. در آنجا متعلق مجموع من حیث المجموع مفسده، داعی برای ترک است.

تعریف امر انحلالی

در قسم سوم که ایشان فرموده اند این است که تعلق طلب بر جمیع باشد به نحوی که خود آن امر یا نهی به تعداد افراد انحلال پیدا کند. یعنی امر، امر واحد است اما به تعداد افرادی که در آنجا هست انحلال پیدا کند. فرض کنید که بر یک فعلی تعلق می گیرد مثل دفن و کفن میت که بر تک تک افراد مسلمین انحلال پیدا می کند منتها اگر یک نفر اتیان

۱. لغت نامه دهخدا: «تصویت: آواز کردن.»

کرد، از سایرین ترک می‌شود. یا نهی تعلق می‌گیرد و بعد بر حرمت ترک میت منحل می‌شود یعنی یک مفسده‌ای است که این مفسده متعلق به همه خواهد شد و این را امر انحلالی می‌گویند. این سه صورتی بود که مرحوم کمپانی در تعلق امر و تعلق نهی ذکر کرده‌اند.

ایشان می‌فرمایند که حالا منظور از کلام آخوند در اینکه ایشان می‌فرمایند اگر طلب بر یک فردی بر طبیعت **فی زمانٍ او فی مکانٍ** تعلق بگیرد، در اینجا به مجرد اتیان به اولین فرد، **یُعَدُّ عاصیاً**، در اینجا مرحوم آخوند مقصودشان از این کلام چیست؟ ایشان می‌فرمایند که مقصود از کلام ایشان در اینجا همان جهت صرف الوجود است و قوم وجود لا بشرط قسمی که ما بیان کردیم را به صرف الوجود تعبیر آورده‌اند یعنی خود متعلق طلب یک امر واحدی باشد که این امر واحد در همه افراد طبیعت نوعیه واحد ساری و جاری باشد به نحوی که اگر در مورد ترک، فرد واحدی را اتیان کرد این فرد واحد **یُعَدُّ عاصیاً**. این طور نیست که طلب تعلق گرفته

باشد و به تعداد افراد، طلب متعدد داشته باشیم یا بر مجموع من حیث المجموع طلب واحد تعلق گرفته باشد. در اینجا منظور از کلام مرحوم آخوند این قسم از وجود است.

در این مطلب مرحوم کمپانی مسئله و مطلبی نیست الا اینکه در کلام مرحوم آخوند که بحث برائت و جریان برائت را محصور کرده‌اند، مطلبی به نظر می‌رسد. مرحوم آخوند در اینجا فرموده‌اند که اگر طلب، طلب واحد باشد و این طلب واحد متعلق به امر واحد **فی زمانٍ او فی مکانٍ** باشد، مقتضای این طلب در اینجا اجتناب **عَنْ كُلِّ فَرْدٍ مِنْ أَفْرَادِ الطَّبِيعَةِ النُّوعِيَةِ فِي هَذَا الْمَكَانِ وَ فِي هَذَا الزَّمَانِ** است. چرا؟ چون در اینجا طلب، طلب واحد است و مطلوب هم واحد است و به مجرد اتیان یک نفر، این در اینجا مخالفت با امر مولا را کرده است.

کلام ایشان ناظر است به اینکه مولا در یک مورد طلب‌های متعددی داشته باشد. مثلاً مولا می‌گوید که **لَا تَشْرَبِ الْخَمْرَ**، این **لَا تَشْرَبِ الْخَمْرَ** به خمرهای متعدد متعلق می‌شود نه خمرها **فی زمانٍ ما او فی مکانٍ ما؛ كُلِّ خَمْرٍ فِي الدُّنْيَا وَ كُلِّ إِنَاءٍ فِي الدُّنْيَا**

يُعدُّ خمرًا أن يكون مَطْلُوبًا و مُتَعَلِّقًا لِطَلَبِ التَّرْكِ.

بنابراین به تعداد خمرهای در عالم، طلب مولا هم متعدد خواهد شد، این کلام مرحوم آخوند ناظر به اینجاست. در اینجا مرحوم آخوند قائل به براءت هستند چون طلب متعدد است. وقتی که مکلف عالماً یک مورد را اتیان کند، این در اینجا **يُعدُّ مُطِيعاً**. بعد در مورد دیگر اگر شک باشد و متعلق مشکوک باشد، قاعده براءت در اینجا جاری است. چرا؟ چون احراز موضوع برای تنجز تکلیف لازم است و چون موضوع در اینجا احراز نشده است بنابراین مکلف در اینجا به صرف اتیان به بعض موارد متیقنه و بعضی موارد معلومه، در اینجا **يُعدُّ مُطِيعاً** و بالنسبه به موارد مشکوک مقتضای اصل در آنجا اصل عدم صدق است، این موضوع هم در تحت این عنوان رفت. خب در اینجا اصل براءت جاری است.

اما در آن جایی که طلب، طلب واحد است **فی**

زمانٍ أو فی مکانٍ یعنی یک نهی در یک زمان خاص تعلق گرفته است فرض کنید که در امشب شما این کار را نباید انجام بدهید؛ در امشب نباید این

دروغ را بگویند یا این تهمت را بزنند یا در این مکان خاص شما نباید فعل حرام انجام بدهید چه فرقی بین اینجا و مورد اول هست؟! بنا بر فرمایش مرحوم آخوند فرق این است که وقتی که امر روی یک زمان خاص می‌آید در واقع تمام زمان حکم متعلق واحد را به خود می‌گیرد نه اینکه کل فردِ فردِ از افراد این زمان متعلق برای نهی می‌شود، نه! در این زمان؛ در شب احیاء از امشب تا صبح نباید بخوابید یعنی در این زمان من حیث المجموع متعلق، متعلق واحد می‌شود نه اینکه تمام افراد این زمان هر کدام متعلق‌های متفاوت به تعداد می‌شوند؛ هر دقیقه یک متعلق نهی؛ در این دقیقه متعلق نهی، دقیقه بعد این متعلق نهی، نه این طور نیست. در شب احیاء نهی از نوم از اول غروب آفتاب تا اول طلوع شمس آمده است.

بنابراین معلوم می‌شود که هر فردی از افراد نوم که در امشب متحقق بشود، آن نهی و طلب مولا اتیان نشده است چون در اینجا در یک زمان من حیث المجموع طلب تعلق گرفته است. این طور نیست که مثل **لا تَشْرَبْ هَذَا الْخَمْرَ** باشد، **لا تَشْرَبْ**

هَذَا الْخَمْرِ، لَا تَشْرَبْ هَذَا الْخَمْرَ خب این عدم ترک
این شرب خمر يُعَدُّ مَطِيعاً، عدم ترک این شرب
خمر يُعَدُّ مَطِيعاً، اتیان به این شرب خمر يُعَدُّ
عَاصِياً. خب این دوتا ارتباط به این ندارد و هر کدام
از اینها یک اطاعت و یک عصیان اختصاص به خود
را دارد، نه! در یک لحظة واحد نباید انجام شود به
خلاف مواردی که درمقابل هست که آن موارد به
تعداد افراد محقق طبیعت متعلق برای ترک و متعلق
برای طلب ترک قرار داده است خب این در اینجا
طلب به تعداد افراد متعدد می شود.

پس اگر شما در یک جا اطاعت کردید يُعَدُّ مَطِيعاً
صدق می کند، در یک جای دیگر و در یک فرد دیگر
اطاعت کردید يُعَدُّ مَطِيعاً صدق می کند.

مورد سوم شبهة مائیه است؛ هَذَا مَاءٌ أَوْ خَمْرٌ،
خب به مقتضای اصل طهارت در اینجا حکم به
طهارت می کنید، حکم به طهارت کردید پس لَا يُعَدُّ
عَاصِياً. اما در مورد اول مرحوم آخوند می فرمایند
که این طور نیست. در مورد اول مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ متعلق
واحد است، در اینجا جای براءت نیست و جای

احتیاط است. چرا؟ چون اشتغال به حال خودش
باقی است.

وقتی که در یک مورد - چرت قریب به نوم -
شک داشته باشید، اگر من پنج دقیقه به این حال و به
این کیفیت باشم و یک سنه‌ای که قریب به نوم است
اتیان کنم که در اینجا شبهه نومیت می‌رود، آیا **أنا أعدّ**
عاصياً أو أنا مطيعاً؟! چون امر واحد است، اشتغال
به امر واحد اقتضای اجتناب از این فرد را می‌کند
بنابراین در موارد مشکوکه مکلف باید احتیاط کند و
نمی‌تواند [برائت جاری کند].

پس با توجه به معنای مرحوم آخوند جریان
برائت در کدام یک از موارد شبهات تحریمیه است؟
در آن مواردی است که متعلق ترک و متعلق برای
طلب متعدد باشد. مکلف به بعضی از موارد اتیان
کرده باشد، نسبت به بعضی از موارد مشکوکه جریان
و اصل برائت جاری می‌شود اما در آن مواردی که
متعلق برای طلب واحد باشد یعنی مصلحت از ترک
واحد منبعث شود یا مفسده بر ترک مجموع
من حیث المجموع مترتب بشود که با اتیان یک فرد
آن مفسده متحقق می‌شود، مقتضای اشتغال در آنجا

احتیاط نسبت به آن مورد است.

این کلام مرحوم آخوند بود که البته ایشان فرموده‌اند که حتی ما می‌توانیم با استصحاب، احراز این براءت ذمه را بکنیم. اگر فرض کنید که این شخص تارک باشد و قبلاً ترک این مورد را کرده باشد با استحباب به آن ترک، تارک به حساب بیاید یا اگر در یک مورد اصالة الطهارة داشته باشیم، با حکم به اصالة الطهارة ممکن است احراز کنیم. حالا اگر در جایی اصل نداشته باشیم که حکم به اصالة الطهارة و اینها بشود... البته منظور از اصل در اینجا، حکم اصل خاص است نه اصالة الإباحه‌ای که همان اصالت اشتغال باشد، اصل موضوعی در جای خاص مثل اصالة الطهارة یا اصالة الحلیه یا اصالة الید یا مثلاً سوق و یک هم‌چنین قرائن و اصولی که اینها اصول محرز هستند، اما اصالة الإباحه که منتزع و ناشی از جریان براءت است نه، بحث چون در آن مورد به‌عنوان یک اصل عام است در آنجا شبهة اشتغال محکم است. این کلام مرحوم آخوند بود.

البته در این مطلب که ایشان می‌فرمایند که اگر

متعلّق برای نهی، متعلّق امر واحد باشد مقتضای اشتغال در اینجا احتیاط است و اگر متعلّق برای ترک و نهی متعلّق متفاوت و متعدد به تعدّد افراد طبیعت نوعیه خاص **بحدّها** باشد، مقتضای قاعده حکم به براءت است.

نسبت به این مسئله مطلبی به نظر می‌رسد و آن این است که ملاک برای اشتغال و ملاک برای براءت در اینجا چیست؟ اگر ملاک برای اشتغال و براءت عبارت از تنجز تکلیف و عدم تنجز تکلیف است، خب در هر دو مورد تکلیف منجز است یعنی هم در موردی که تکلیف به ترک واحد **مِنْ حَيْثُ إِنَّهُ وَاحِدٌ** که در زمان خاص یا در مکان خاص باشد تعلق گرفته است؛ اگر این است همان‌طور که تکلیف در اینجا منجز است و مکلف باید از جمیع افراد طبیعیه **منهئ عنها اجتناب کند لِئَلَّا يُعَدَّ عَاصِيًا عَلَى حَسَبِ** اشتغال **ذِمَّتِهِ بِالتَّكْلِيفِ** روی این جهت در مواردی که طبیعت به افراد متعدده منحل می‌شود و به تعدّد افراد طلب داریم، در آنجا تکلیف منجز است.

تنجز و عدم تنجز تکلیف از باب این تصویری که آقایان در اینجا کردند نیست که به تعدّد هر فردی

یک تکلیف از ناحیهٔ مولا صادر می‌شود؛ در مورد این خمر یک تکلیف از مولا صادر شده است، در مورد این خمر یک تکلیف صادر شده است، در مورد این خمر مشکوک است که آیا تکلیف صادر شده یا تکلیف صادر نشده است و بنابراین مآل و برگشت شک در شبهات موضوعیه به شک در اصل تکلیف برمی‌گردد و مقتضای قاعده در شک در اصل تکلیف براءت است. آیا منظور این است یا نه؟ در مواردی که تکلیف واحد به انحلال عقلی به افراد متعدده انحلال پیدا کند، تکلیف در اینجا انحلال پیدا نکرده است بلکه مکلفٌ به و افراد انحلال پیدا کرده‌اند نه تکلیف، تکلیف انحلال پیدا نکرده است. تکلیف واحد است و عقل در مقام امتثال، تکلیف مولا را به افراد طبیعت واحد منحل می‌کند نه اینکه تکلیف متعدد می‌شود، تکلیف متعدد نمی‌شود. تکلیف در اینجا واحد است، می‌گویند که **لَا تَشْرَبُ الْخَمْرَ** مولا نگفته است که **لَا تَشْرَبُ هَذَا الْخَمْرَ**، **لَا تَشْرَبُ هَذَا الْخَمْرَ** مولا گفته است که **لَا تَشْرَبُ الْخَمْرَ**، کی گفته است که **لَا تَشْرَبُ هَذَا الْخَمْرَ**؟!

عقل در مقام امتثال می گوید که **مِنْ حَيْثُ إِنَّ كُلَّ**
فَرْدٍ مِنْ أَفْرَادِ الْخَمْرِيَةِ هُوَ مُحَقِّقٌ بِهَذَا الطَّبِيعَةِ
النَّوْعِيَةِ فَيَتَعَدَّدُ التَّكْلِيفُ بِتَعَدُّدِ الْمَوَارِدِ وَ الْأَفْرَادِ.

اما نه اینکه مولا این تکلیف را مستقیماً القاء کند که
هَذَا حَرَامٌ و دوباره با انشاء جدید و به جعل جدید
 بگوید که **هَذَا حَرَامٌ** و **هَذَا حَرَامٌ**، این نیست. حتی
 در مورد **أَكْرَمَ الْعُلَمَاءِ** هم همین است حتی در
 آنجایی که صیغه، صیغه جمع آمده است تکلیف
 واحد است و افراد در خارج متعدد هستند. وقتی که
 مولا می گوید که **أَكْرَمَ الْعُلَمَاءِ** نه اینکه بگوید،
 آخر این طور می گویند که **أَكْرَمَ الْعُلَمَاءِ مَوْزَعٌ عَلَى**
كُلِّ عَالِمٍ أَنَّهُ عَلَى حَدِّهِ مُتَعَلِّقٌ لِأَمْرِ مُتَعَلِّقٌ لَطَلَبٍ
 یعنی وقتی که می گوید **أَكْرَمَ الْعُلَمَاءِ**، در واقع گفته
 است که **أَكْرَمَ هَذَا الْعَالَمِ** که در فیضیه راه می رود،
أَكْرَمَ هَذَا الْعَالَمِ که در دارالشفای راه می رود، **أَكْرَمَ هَذَا**
الْعَالَمِ که دارد در شارع راه می رود. **أَكْرَمَ الْعُلَمَاءِ**
بِطَلَبٍ وَاحِدٍ، این مقصود است منها مولا یک وقت
 منظورش از **أَكْرَمَ الْعَالِمِ**، **أَكْرَمَ طَبِيعَةَ الْعَالَمِ** است،
 باید طبیعت عالم را اکرام کنیم. یک وقت در اینجا
 الف و لام، الف و لام جنس است یعنی جنس عالم

باید مورد اکرام قرار بگیرد و جمع در اینجا لحاظ نیست؛ **عَلَى كُلِّ شَخْصٍ وَ زَيْدٍ وَ عمروٍ وَ بَكْرٍ وَ خَالِدٍ يُطَلَقُ عَلَيْهِ أَنَّهُ عَالَمٌ يَجِبُ إِكْرَامُهُ** شارع به این کیفیت و به این نحو می گوید که **أَكْرَمَ الْعَالَمِ**.

یک وقت به جای جنس، علماء می آورد و هیچ تفاوتی نمی کند مگر در مطوّل در بحث مسند إلى مسندُ الیه و در الف و لام جنس و الف و لام امر نداشتیم؟! اگر یادتان بیاید در مطوّل هم یک بحث هایی هست و آن موقع یک مسائلی به تفتازانی و اینها داشتیم که در آنجا الف و لام عهد و اینها را هم جزء جنس گرفته است و خلاصه یک خراب کاری هایی در آنجا کرده است! الف و لامی که در **جَمَعَ الْأَمِيرُ الصَّاعَةَ** - درست می گوئیم یا نه؟ شما مثل اینکه مدرس مطوّل و اینها هستید؟ - هست یعنی امیر جنس صاعه را جمع کرده است و در اینجا فرقی نمی کند. می گوید که **جَمَعَ الْأَمِيرُ كُلَّ صَاعَةَ فِي الْبَلَدِ** یا **جَمَعَ الْأَمِيرُ الصَّاعَةَ** امیر جنس صاقه را جمع کرده است. تازه در مقام الف و لام جنس تأکید

^۱. المطوّل، ص ۸۲.

مشدد است. یک وقت می گوید که **جَمَعَ الْأَمِيرُ كُلَّ**

صَاغَةَ و یک وقت می گویم که همهٔ جنس را جمع

کرد و آورد یعنی چیزی باقی نگذاشت. چون وقتی

می گویم که **جَمَعَ الْأَمِيرُ كُلَّ صَاغَةَ** خب ممکن

است یکی دوتا از دستش در رفته باشد ولی می گویم

که جنس را جارو کرد و آورد. خب در اینجا این با

آن همان است منتها خب در بعضی از موارد منظور

کل فرد است که جمع می آورند و بعضی از موارد

منظور جنس است و آن را می آورند، خود جنس هم

باز تفاوت می کند. بعضی از اوقات منظور جنس

است به نحوی که کل فرد شامل باشد و بعضی از

اوقات جنس است به نحوی که نه هر فردی را شامل

باشد. می گویند که برو گندم بیاور یعنی جنس گندم

را برای ما بیاور، که در آنجا همان نکرهٔ مبهمه مورد

لحاظ است.

بنابراین در باب **أَكْرَمَ الْعُلَمَاءِ، أَكْرَمَ الْعُلَمَاءِ** یعنی

أَكْرَمَ هَذَا الْعَالِمِ، هَذَا الْعَالِمِ، هَذَا الْعَالِمِ. یک علماء

گفته است ولی عقل یک علماء را به علمای مختلف

توزیع می کند. بناءً علی هذا آن ملاکی که در امر

وحدانی یا در طلب ترک وحدانی موجود است، به

چه دلیل آن ملاک در امر مجموعی لحاظ نمی‌شود؟! چرا نباید لحاظ بشود؟! اگر ملاک تنجز تکلیف است، هم در مورد امری که به زمان واحد و مکان واحد تعلق گرفته است تکلیف منجز است و هم به امری که به ازمنه متعدده تعلق گرفته است؛ **لا تَشْرَب الخمر فی هذا الیوم و فی بُکرة و بعد بُکرة و فی هذه الأسبوع و فی هذا الشهر و بعد مدة**، تمام اینها یک امر واحد است. از وقتی که این مکلف احساس می‌کند که **بشرائطه و آثاره** بالغ شده است، از همان وقت یک مرتبه امر مولا بر **لا تَشْرَب الخمر** مثل پتک بر سرش می‌خورد! به محض اینکه این مکلف و بچه احساس می‌کند بالغ شده است، نهی از **لا تَظلم** می‌آید و در سرش می‌خورد! به محض اینکه این بچه می‌فهمد که بالغ شده است نهی از حرمت غیبت و کذب می‌آید و در سرش می‌خورد و به این تعلق می‌گیرد! یک وقت شما می‌گویید که منظور از **فی زمانه** امشب است ما می‌گوییم که منظور از **فی زمانه**، از اول پانزده سالگی تا شصت سالگی است بنابراین این را منجز می‌کند؟! حالا فرض کنید که اگر این زمان اسبوع باشد این منجز نمی‌شود و نهی

تعلق نمی گیرد؟! نه زمان، زمان است دیگر.

شما می گوید که متعلق برای امر مولا متعلق واحد است ولو **فی زمانٍ طویل** مثل اینکه امر به وجوب اتیان حج **مَرَّةً واحدةً فی کُلِّ العمر** تعلق گرفته است حالا این عمر می خواهد یک سال باشد از پانزده سالگی تا شانزده سالگی، فرض کنید که این شخص پانزده سالگی بالغ است و حج بر او واجب است و می داند که تا یک سال دیگر هم می میرد، همین امسال باید برود! سرطان گرفته است و به او گفته اند که شما تا یک سال دیگر می میری و الآن هم بالغ است و مال هم دارد، واجب است که همین امسال برود! این زمان محدود می شود و اگر مخالفت کند **یُعَدُّ عاصیاً**.

یک وقت نه، همین متعلق واحد است ولی زمان، زمان طویل است؛ پانزده سالش است و به او می گویند که تا نود و پنج سالگی عمر داری و در زمان بلوغ هشتاد سال در این دنیا هستی و حیات داری، باز متعلق واحد است و ترکش هم همین طور می شود؛ نهی از ترک حج **إِمَّا فی زَمَنِ محدود و إِمَّا فی زَمَنِ وسیع** باز متعلق، متعلق واحد است. پس

اینکه در زمان واحد و مکان واحد باشد، هیچ وقت به خاطر زمان بودن تنجز نمی آید. باید بینم متعلق چیست.

عدم دخالت زمان و مکان در تعلق نهی

اصلاً در تعلق نهی زمان و مکان دخالت ندارد که چون زمان، زمان واحد است پس متعلق نهی منبعث از مصلحت واحد است و متعلق نهی منبعث از مفسده واحد است؟! یا اینکه نه، زمان متعدد بود پس مصلحت متعدد می شود و مفسده هم متعدد می شود و به تعداد مصلحت و به تعداد مفسده تعلق طلب و تعلق نهی تعلق می گیرد، این طور نیست.

بنابراین مانع از جریان براءت در موردی که طلب واحد باشد، آن مانع اگر اشتغال است خب اشتغال در مورد طلب متعدد هم هست. وقتی که مولا می گوید که **لا تَشْرَب الخمر** در اینجا هم همین طور است و در اینجا **لا تَشْرَب الخمر** شامل این مورد می شود و شامل آن هم می شود و شامل این هم می شود حالا در دو مورد اطاعت کردی و ترک را اتیان کردی، این دلیل نمی شود بر اینکه این نهی مولا

ساقط بشود، نهی مولا به عنوان قضیه وجودیه و قضیه طبیعی از باب وجود خارجی نه قضیه طبیعت مهمله و قضیه ماهویه، به عنوان قضیه طبیعی یعنی به عنوان قضیه وجودیه و قضیه خارجی، آیا نهی مولا به حال خودش باقی است یا نیست؟ یعنی آیا **لا تَشْرَب** **الخمر** با عدم شرب این دو فرد به قوه خودش باقی است یا خیر؟! شما باید در آن مورد بحث کنید نه بحث راجع به اینکه آیا زمان، زمان واحد است یا زمان، زمان متکثر است. شما باید بحث کنید که آیا نهی با اتیان به دو فرد ساقط می شود یا ساقط نمی شود؟ خب این به طبیعت نهی باز می گردد و طبیعت نهی ساقط نمی شود و باز در اینجا ذمه مشغول است.

ملاک برای براءت و عدم براءت

بنابراین ملاک برای براءت و عدم براءت عبارت از تحقق موضوع علماً یا عدم تحقق موضوع علماً است، به این برمی گردد و به اینکه زمان واحد است و مکان واحد است بر نمی گردد. اگر موضوع علماً محرز شد نهی به آن تعلق می گیرد، ولو اینکه در ازمنه متفاوت باشد. **كُلِّ موضوعٍ يُعَدُّ عِنْدَ الْعُرْفِ خَمَرًا**

فَيُجِبُ الاجْتِنَابُ عَنْهُ فِي هَذَا الْيَوْمِ أَوْ بَعْدَ أَوْ بَعْدَ أُسْبُوعٍ أَوْ بَعْدَ شَهْرٍ وَ هَلُمَّ جَرًّا. اگر موضوع علماً محقق نشد، نهی به آن تعلق نمی گیرد. **هذا الماء؛** این مایع مشتبّه است به شبهة بدویه، این مایع مشتبّه **بین الخمر و الماء** است و وقتی مشتبّه است، اصالة الطهارة محکم است. در اینجا موضوع برای خمر محقق نشده است، حالا چه **لا تَشْرَبِ الْخَمْرَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ** و چه **لا تَشْرَبِ الْخَمْرَ فِي تَمَامِ الْعُمْرِ**، چه فرقی می کند؟! هیچ [فرقی نمی کند] یکی است و اگر موضوع محقق نشود بین زمان واحد و اینها فرقی نمی کند. مثل اینکه در اینجا می گوید که **لا تَتَمَّ فِي لَيْلَةِ الْإِحْيَاءِ**، حکم به عدم نوم در **لَيْلَةِ الْإِحْيَاءِ** به مجموع **لَيْلَةِ الْإِحْيَاءِ مِنْ حَيْثُ الْمَجْمُوعُ لَا بِفَرْدٍ وَ لَا بِوَقْتٍ خَاصٍّ وَ لَا بِتَعَدُّ الْأَفْرَادِ** تعلق گرفته است. پنج دقیقه به پنج دقیقه نه، بلکه من حیث المجموع. اگر در یک مورد شک کنیم که این موضوع در تحت این عنوان نوم نیست، بنابراین نسبت به این مورد هم نهی تعلق نمی گیرد چطور اینکه شرب ماء در لیلۃ الاحیاء منافاتی [با آن ندارد].

من یادم است آن موقع ها - زمان شاه - که زمان

کوچکی و صغر سن و اینها بود به مسجد قائم می‌رفتیم. الحمدلله این مسجد قائم در یک محلهٔ پر برکتی بود، این طرفش شرب خمر بود و آن طرفش شرب خمر بود و آن طرفش چیزهای دیگر بود و خلاصه همه جور در آنجا مجتمع بودند! در شب بیست و یکم من دیدم دو نفر ایستاده‌اند، یکی گفت که فلانی امشب فلان جا می‌روی؟! مثلاً جای خیلی عالی! گفت که شب بیست و یکم است به‌خاطر علی نمی‌روم و فلان کار را نمی‌کنم! گفت که پس چرا رفتی عرق خوردی؟! گفت حالا عرق عیبی ندارد و منافاتی با شب قدر ندارد ولی آن کار بد است و به‌خاطر علی انجام نمی‌دهم! جدی داشت می‌گفت! مردم این طوری هستند! گفت عرقش عیبی ندارد، آن مسئله‌ای نیست ولی آن را به‌خاطر علی نمی‌روم! باز هم خوش به حال آنها که یک معرفتی دارند، ما که خیلی کارمان خراب است.

حالا فرض کنید که در شب احیاء این **لا تَتَمَّ**

منافاتی با **لا تَشْرَبُ الْمَاءَ** ندارد حالا در یک جا اگر

شبهه بود بین ماء و خمر، این **مَسْئَلَةٌ** و مسئلهٔ نوم هم

مَسْئَلَةٌ أُخْرَى؛ این به جای خود و آن هم به جای

خود و هر کدام به جای خود.

اقتضای براءت یقینی کردن اشتغال

در صورت تحقق موضوع بر نهی

همان طوری که این طور هست، همین طور در یک فردی که مشکوک باشد و شبهه باشد که این نوم است یا نه، چرا نهی به آن تعلق بگیرد؟! چرا؟! مگر اشتغال اقتضای براءت یقینی می کند؟! اشتغال در صورتی که موضوع برای نهی متحقق باشد، [اقتضای براءت یقینی می کند]، موضوع هنوز متحقق نیست پس زمان و مکان واحد چه دخلی در تنجز تکلیف یا در عدم تنجز تکلیف دارد؟!!

اینجا ما می توانیم بگوییم که مرحوم آخوند در اینجا به یک مسئله متفتّن شده اند و این همان مطلبی بود که ما قبلاً این مطلب را در بحث براءت مطرح می کردیم و آن اینکه تصور ایشان و همین طور مرحوم اصفهانی این است که چون امر در لیلۀ واحده یا در مکان واحده به ترک تعلق گرفته است، در اینجا اهتمام قضیه و اهتمام تکلیف و اهتمام مولا اقتضای اجتناب از موارد مشکوک را می کند اما از نقطه نظر فنی و اصولی هیچ تفاوتی بین این مورد و موارد

دیگر ندارد. یک وقت از نقطه نظر فنی شما بحث می کنید دو دوتا چهارتا است؛ هر تعلق تعلق تکلیف اقتضای اجتناب یا اتیان به مورد در صورت دخول در تحت آن تکلیف را می کند حالا در مورد وجوب یک طور و در مورد ترک یک طور.

مثل اینکه در روز جمعه شک در وجوب صلات جمعه است یا شک در صلات ظهر است، به مقتضای مبنای مرحوم آخوند که گفتند: «در وقت واحد»، در اینجا باید آن مورد مشکوکه را اتیان کرد یعنی وجوب به صلات ظهر عدم براءت ذمه را اقتضاء می کند **حَتَّى الْإِتْيَانِ بِالْمُورِدِ الْمَشْكُوكَةِ** که احتیاط به صلات ظهر یا صلات جمعه باشد.

ما می خواهیم این را بگوییم که از نقطه نظر فنی اگر قرار باشد که تنجز تکلیف بر تحقق آن موضوع مترتب باشد، خب در آنجایی که موضوع هنوز مشخص نشده است پس هنوز تنجز پیدا نشده است. از نقطه نظر فنی آن تنجز تکلیف متعلق و مترتب بر تحقق موضوع نیست، بلکه همان طوری که ما گفتیم مکلف در مقام احراز باید از عهده تکلیف برآید. یک وقتی شارع خمر را در اینجا می بیند و می گوید که **لا**

تَشْرِب الخَمْر و یک وقتی شارع می گوید که لا تَشْرِب الخَمْر، من کاری ندارم این خمر هست یا خمر نیست من می گویم: لا تَشْرِب الخَمْر. اگر شارع تکلیف را به این نحو بگوید که غناء حرام است، در اینجا ما باید ببینیم که تنجز تکلیف به چه قسم است؟ آیا تکلیف تعلق گرفته است [به اینکه] بر فرض تحقق موضوع در اینجا یَحْرُم عَلَيْكَ الغناء پس در جایی که شبهه داشتید لا یَحْرُم عَلَيْكَ هذا المورد؟! یا نه، یَحْرُم عَلَيْكَ الغناء عَلَى كُلِّ حال؛ برای احراز براءت ذمه باید از كُلِّ مورد اجتناب کنید؟!!

إن شاء الله تتمه این بحث برای فردا باشد که منظور مرحوم اصفهانی یا مرحوم آخوند که این زمان یا مکان واحد را مطرح کرده اند این است که اینها این مسئله اهتمام تکلیف مولا را با مسئله وحدت مصلحت و وحدت مفسده خلط کرده اند.^۱

^۱ . تلمیذ: شما فرموده اید که [تصرف زن] در

اموال شخصی خودش هم باید به اذن شوهر باشد؟

استاد: بله، در اموال شخصی هم باید با اجازه شوهر باشد.

تلمیذ: این چه نوع دستوری است؟ اخلاقی است

یا اینکه نه و جواب شرعی است؟

استاد: نه خیر از باب ﴿الرِّجَالُ قَوَّموُنَ عَلَى النِّسَاءِ﴾* است.

تلمیذ: یعنی و جواب هست؟

استاد: بله الزامی است.

تلمیذ: الزامی است؟

قیم بودن شوهر نسبت به مال زن (ت)

استاد: بله مال خودش را بدون اجازه شوهر نمی تواند در هر جا خرج کند. بله، شوهر نمی تواند در مال زن تصرف کند و آن یک مسئله دیگر است. یک وقت می گوییم که شوهر مال زن را بردارد و تصرف کند و خرج کند، این حرام است و هر شخصی مال خودش برایش محترم است اما تصرفی که زن می خواهد در مال خودش بکند باید با اجازه شوهر باشد، این دو مسئله است. یعنی در واقع شوهر نسبت به مال زن حکم قیم را دارد و او باید آن مال را در مصلحت زن صرف کند و به کار بیندازد و به جایی بزند که این مصلحت بر آن مترتب باشد.

تلمیذ: پس در اینجا زن هیچ نظری نباید بدهد و

اگر با نظر شوهر مخالفت داشته باشد، نظر شوهر

مقدم است؟

استاد: بله نظر شوهر مقدم است مگر اینکه عرف شوهر را فردی بداند که تصرف در مال او را - این دیگر یک مسئله ای است که به خود زن و عرف برمی گردد - خلاف غبطه تشخیص بدهد و دیگر در این صورت این زن می تواند مانع شود. ولی اگر نه یک شوهر عادی است [مطلب همان است]. این مسئله مثل قیمومیت ایتام می ماند و دایره مدار غبطه است، مثل امور غبطیه و حسبیه و همین امور است. همان طوری که یک فرد غیر عاقل و غیر مدبر از طرف حاکم شرع نمی تواند قیم بر ایتام بشود. اگر یک فردی قیم شد و بعد عرف تشخیص داد که این خلاف غبطه عمل می کند، در آن صورت از ولایت ساقط است و باید از او سلب ولایت شود، در مورد زن، و شوهر همین طور است. اصل اولی و حکم اولی در مورد مال زن این است که زن باید مال خود را تحت ولایت شوهر و با اذن شوهر صرف کند. مال برای

خودش است و شوهر یک قران هم نمی‌تواند از او بگیرد و حق ندارد و حرام است ولی دخل و تصرف، صرف، مخارج، معامله و اینها باید با ولایت شوهر باشد و دلیلش هم همان ﴿الرَّجَالُ قَوَّמוْنَ عَلَى النِّسَاءِ﴾ است.

البته امروز این حرف‌ها را اصلاً قبول ندارند و می‌گویند که زن آزاد است و هر کاری دلش بخواهد می‌تواند بکند. مثلاً شما همین مطلب را در نظر بگیرید که زن بدون اجازه شوهر مالش را نمی‌تواند تصرف کند، چقدر این مسئله در بقاء زندگی و بقاء حیات مؤثر است و دیگر پشتوانه ندارد. حالا اگر احساس کند که پشتوانه دارد، امروز یک شاخ درمی‌آورد و فردا یک شاخ دیگر درمی‌آورد و [می‌گوید که] فلان می‌کنم و چه کار می‌کنم. شارع یک چیزی می‌داند! خب چیزهایی که ما الآن با چشم خود در گیرش هستیم؛ همین افراد و فلان و چیزهای دیگر که هست و داریم می‌بینیم یعنی الآن ما به رأی العین داریم احکام شرع را لمس می‌کنیم. مصالح چیست؟ زن اگر از خودش احساس استقلال کند، با شوهر زندگی نمی‌کند.

بله ما در شرع راه‌هایی برای عدم تجاوز و عدم ظلم بر زن داریم نه اینکه نداریم. محکمه شوهر یا زوج را ملزم به رعایت عدالت می‌کند، چرا از این طرف خراب کنیم؟! چرا از این طرف اعطای حقوقی به زن نکنیم؟! مثلاً بچه باید احساس کند که در تحت ولایت پدر است. پدری آمده بود به من از اینکه با بچه‌اش مسئله پیدا کرده است می‌گفت. به من می‌گفت که آقا چه کار کنم؟! من در صحبت‌هایش به دنبال یک چیزی می‌گشتم که آن گیر را پیدا کنم. یک دفعه در صحبت‌هایش گفتم: اتفاقاً پول هم آورد به او می‌دهم. گفتم که همین است، چرا به او اورت پول می‌دهی؟! اورت یعنی زیاد. چرا می‌دهی؟! بچه تحمل و ظرفیت ندارد. تو باید پول به اندازه تا کسی و اتوبوس به او بدهی و اینکه وقتی گرسنه است یک چیزی از بیرون بگیرد همین. تو به جای اینکه دویست تومان به او بدهی، یک دفعه دو هزار تومان می‌دهی! خب او هم هزار جا می‌رود و یا CD و فلان و این چیزها می‌خرد! بالأخره می‌خواهد این را خرج کند، با رفقاییش و فلان و این حرف‌ها از کجا سر درمی‌آورد؟! این بچه عقل مدبر که ندارد تا این پول را در جای خودش خرج کند! مثل آن شخص که به بچه‌اش پول داده که برود [کاری] کند، همه را پفک خریده بود! یک گونی پفک خریده بود! یکی از رفقا می‌گفت یک گونی پفک خریده بود و آورده بود. این فکر چه می‌کند؟! می‌گفتم رفتم دیدم که دکان بسته بود، من هم همه را پفک خریدم! حالا پدرش می‌گفت که چه کار کنم؟! گفتم آخر این قدر پول را که دست بچه نمی‌دهند! خب این نمی‌فهمد پول را برداشته است و گفته حالا این خوشمزه است بخیریم! می‌گوید کسی به کسی نیست!

این مسئله همین است. انسان باید در کیفیت اعطاء [اینها را] لحاظ کند.

وقتی که شارع گفته است: ﴿الرَّجَالُ قَوَّмُونَ عَلَى النِّسَاءِ﴾ اینها را می‌داند و میزان این مسئله، خصوصیات، ظرفیت، سعه و مسائلی که پیدا می‌شود و مشکلاتی که پیدا می‌شود را می‌داند. بالأخره زندگی بدون مشکل که نمی‌شود، هر کسی مشکلاتی دارد. اگر انسان برای مشکلاتی که پیدا می‌شود فوراً مفرّ پیدا کند، فوراً در مفر می‌رود و اگر مفر پیدا نکند در همان مشکلات صبر می‌کند، خب این یک قاعده طبیعی است.

اگر پدری بچه‌اش را از خانه بیرون کرد و این بچه رفیق داشت، خب می‌گوید که می‌روم خانه رفیقم می‌مانم اما اگر نه، هر جا رفت دید درها بسته است، خب دوباره به خانه باز می‌گردد و می‌بیند غیر از اینجا جایی ندارد و آن وقت تربیت می‌شود. اسلام می‌خواهد همه زندگی را در این خانواده و در این محیط جمع کند. حالا دائماً آمده‌اند به زن حق داده‌اند دائماً به زن حق داده‌اند دائماً حق داده‌اند! دائماً داخل مجلس می‌گویند! من دیشب در روزنامه خواندم که خانمی در ولادت حضرت معصومه سلام‌الله‌علیها در قم سخنرانی کرده است! به جای اینکه برود شوهر کند، آمده حکم شرعی صادر می‌کند! نماینده مجلس هم هست! گفته است که ما در قرآن تفاوت دیه زن و مرد نداریم! تو را به خدا ببینید دیگر کار به کجا رسیده است! فقهاء باید تجدید نظر کنند، دیه زن و مرد یکسان است!

اصلاً دارند ضرورت و ضروریات دین را برمی‌گردانند! مگر ما در قرآن داریم که نماز چهار رکعت است؟! خودش هم رئیس کمیسیون زنان در مجلس است و در قم سخنرانی کرده بود که چون در قرآن نداریم فقهاء باید تجدید نظر کنند! خیلی چیزها در قرآن نداریم، در قرآن نداریم کسی با شما کاری نداشته باشد یا داشته باشد! حالا اگر پسر برود از پدر شکایت کند، پدر را در زندان می‌اندازند، خیلی هم راحت و قشنگ!

یکی از دوستان و رفقای طهران تعریف می‌کرد و می‌گفت که اخیراً دوست من از آمریکا آمده بود، در آنجا چک در صورت بچه‌اش زده بود و بچه مثلاً هیچ‌ده نوزده سالش بود، بچه رفته شکایت کرده است و پدرش را به زندان برده بودند و بالأخره کلانتری و فلان و مفصل! چند روز گرفتار بود تا اینکه آقازاده رضایت داده‌اند که پدر به منزل برگردند! این هیچی نگفته است و شروع کرده با پسرش گرم گرفتن و ملاطفت، او را به ایران آورده است و دم فرودگاه طهران دوتا کشیده در گوش پسرش زده بود و گفته بود که اینجا دیگر ایران است و آمریکا نیست! فعلاً دو سال تشریف ببر سربازی! همین که از گمرک رد شده‌اند دوتا گذاشته بود در گوشش و این را پرت کرده بود و گفته بود که پدر سوخته اینجا دیگر آمریکا نیست که من را زندان ببری، الآن می‌آیند و تو را سربازی می‌برند، همان جا به آن افسر گفته بود که این مشمول است، او را به زندان بردند! گفت که حالا فعلاً برو من برمی‌گردم آمریکا تا بعد به تو بگویم که برای تو چه کار می‌کنم! همین که از کیوسک

گمرک رد شدم دوتا در گوشش خواباندم! گفتم که خیال کردی اینجا آمریکاست؟! دیگر برو گم شو!

*سوره نساء (۴) آیه ۳۴. رساله بدیعه، ص ۳۹:

«مردان بر زنان به واسطه برتری‌ای که خداوند یکی را بر دیگری داده است قیمومیت دارند.»

حکم الزامی بودن اخلاق، در اسلام (ت)

خب همین است دیگر، خلاف است. اینها مسئله رعایت اینکه مرد است، پدر است، احترام دارد و ادب است را [نمی‌کنند]! یعنی وقتی بنا بر یک حکومت ظاهر باشد، مسائل اخلاقی دیگر در اینجا مورد توجه قرار نمی‌گیرد. اسلام اخلاق را هم به عنوان احکام الزامی آورده است و داخل در اینجا و در جریان زندگی و تشریع کرده است. مادری گفته‌اند! پدری گفته‌اند! قضیه که این‌طوری نیست. البته از آن طرف هم هست و ممانعت می‌کند و جلوگیری می‌کند و نمی‌گذارد تعدی بشود.